

باز من القلوب الصغرى طبعوا وطلعتوا
المعشر والذکر کتاب مستطاب برای طالبان علم و معرفت
و از مجسمه کتاب رسیده مؤلفان

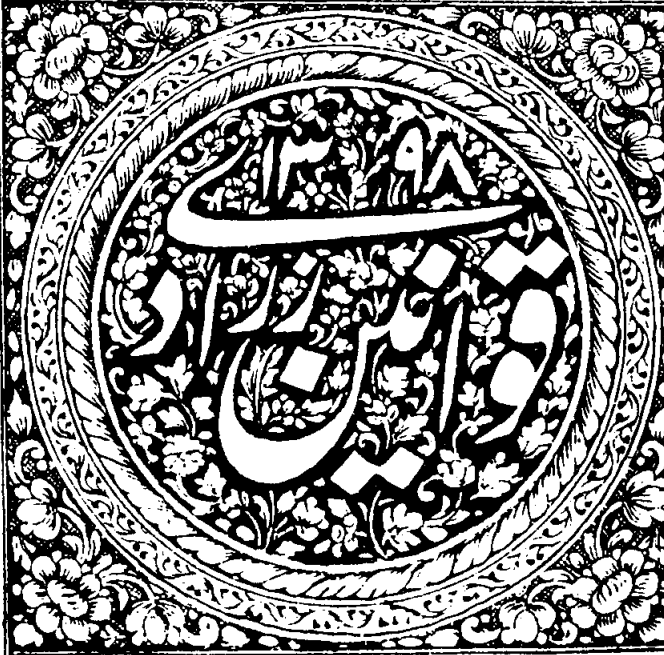
قوانین ۱۳۲۸

مکتبہ رشتی
سرکاری رود کو نشه

حسبیری شدہ آ

يَا مُصِرِّ الْقُلُوبِ وَفِي الرِّطَابِ

الْحَمْدُ وَالنَّعْمَةُ لَكَ يَا مُصِرِّ الْقُلُوبِ وَفِي الرِّطَابِ يَا مُصِرِّ الْقُلُوبِ وَفِي الرِّطَابِ



ناشر

مکتبہ رشیدیہ

سرکی روڈ - کونٹھار فون ۸۲۲۲۶۲

© بائرنالٹ

اولی این از سکون خلق سومی او را موسوم از جهت
چهارم آن که در آن غایتی ظاهرست و در نظر اول
چهارم آن که در آن غایتی ظاهرست و در نظر اول
چهارم آن که در آن غایتی ظاهرست و در نظر اول
چهارم آن که در آن غایتی ظاهرست و در نظر اول

نفسشان بود اما جمله افکار و عبادت و غیره
بافتن اعمار و عبادت و غیره
بافتن اعمار و عبادت و غیره
بافتن اعمار و عبادت و غیره
بافتن اعمار و عبادت و غیره

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم

عام النظاره اطلاق بر غیر از آنکه در حق احدی
بهر خاص لا نظرت بر غیر از آنکه در حق احدی
بهر خاص لا نظرت بر غیر از آنکه در حق احدی
بهر خاص لا نظرت بر غیر از آنکه در حق احدی
بهر خاص لا نظرت بر غیر از آنکه در حق احدی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم

کلیک سوال
فائز از جواب
فائز از جواب
فائز از جواب
فائز از جواب

سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم

کلیک سوال
فائز از جواب
فائز از جواب
فائز از جواب
فائز از جواب

الضم والكسر في الكتاب المذكور في ابواب الحروف
التي هي من فروع علم العروض والاسماء
والاصناف والادب وهو علم من اعلى العلوم
والشأن عظيم في اللغة العربية ولا بد من
الاطلاع عليه في كل فن من فنونها
يزيد مع تدقيق الافعال الخمسة من الاعراب
بعض نثر وادب في الاحكام التي هي في الفقه
ليس الاثر في كتابها من فروع العلم
التي هي من فروع علم العروض والاسماء
والاصناف والادب وهو علم من اعلى العلوم
والشأن عظيم في اللغة العربية ولا بد من
الاطلاع عليه في كل فن من فنونها
يزيد مع تدقيق الافعال الخمسة من الاعراب
بعض نثر وادب في الاحكام التي هي في الفقه

مراد من علم العروض
الذي هو علم العروض والاسماء
والاصناف والادب وهو علم من اعلى العلوم
والشأن عظيم في اللغة العربية ولا بد من
الاطلاع عليه في كل فن من فنونها
يزيد مع تدقيق الافعال الخمسة من الاعراب
بعض نثر وادب في الاحكام التي هي في الفقه
ليس الاثر في كتابها من فروع العلم
التي هي من فروع علم العروض والاسماء
والاصناف والادب وهو علم من اعلى العلوم
والشأن عظيم في اللغة العربية ولا بد من
الاطلاع عليه في كل فن من فنونها
يزيد مع تدقيق الافعال الخمسة من الاعراب
بعض نثر وادب في الاحكام التي هي في الفقه

انما هي باعتبارها في التنوين
فما كان منها في الاقسام المتعارفين من الضمة
وان كان منها في الاقسام المتعارفين من الضمة
فما كان منها في الاقسام المتعارفين من الضمة
وان كان منها في الاقسام المتعارفين من الضمة

مسيد النور على الله تعالى
مسيد النور على الله تعالى
مسيد النور على الله تعالى
مسيد النور على الله تعالى
مسيد النور على الله تعالى

ماده است اما صرف مهر با صرف صحیح برابر باشد مگر در چند جا که ذکر کرده شود قانون هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او متوقف در او بود و او را بالف بدل کنند چون مابین قانون هر همزه که ساکن باشد

اصطلاح
 در این کتاب از بعضی اصطلاحات استفاده شده است که در ذیل آن توضیح داده شده است. **اصطلاح** عبارت است از کلمه یا جمله که در سخن برای بیان معنی خاص یا تمیز از معانی دیگر به کار آید. این اصطلاحات در این کتاب در موارد مختلف به کار رفته است.

اصطلاح
 در این کتاب از بعضی اصطلاحات استفاده شده است که در ذیل آن توضیح داده شده است. **اصطلاح** عبارت است از کلمه یا جمله که در سخن برای بیان معنی خاص یا تمیز از معانی دیگر به کار آید. این اصطلاحات در این کتاب در موارد مختلف به کار رفته است.

اصطلاح
 در این کتاب از بعضی اصطلاحات استفاده شده است که در ذیل آن توضیح داده شده است. **اصطلاح** عبارت است از کلمه یا جمله که در سخن برای بیان معنی خاص یا تمیز از معانی دیگر به کار آید. این اصطلاحات در این کتاب در موارد مختلف به کار رفته است.

در این کتاب از بعضی اصطلاحات استفاده شده است که در ذیل آن توضیح داده شده است. **اصطلاح** عبارت است از کلمه یا جمله که در سخن برای بیان معنی خاص یا تمیز از معانی دیگر به کار آید. این اصطلاحات در این کتاب در موارد مختلف به کار رفته است.

در این کتاب از بعضی اصطلاحات استفاده شده است که در ذیل آن توضیح داده شده است. **اصطلاح** عبارت است از کلمه یا جمله که در سخن برای بیان معنی خاص یا تمیز از معانی دیگر به کار آید. این اصطلاحات در این کتاب در موارد مختلف به کار رفته است.

در این کتاب از بعضی اصطلاحات استفاده شده است که در ذیل آن توضیح داده شده است. **اصطلاح** عبارت است از کلمه یا جمله که در سخن برای بیان معنی خاص یا تمیز از معانی دیگر به کار آید. این اصطلاحات در این کتاب در موارد مختلف به کار رفته است.

در این کتاب از بعضی اصطلاحات استفاده شده است که در ذیل آن توضیح داده شده است. **اصطلاح** عبارت است از کلمه یا جمله که در سخن برای بیان معنی خاص یا تمیز از معانی دیگر به کار آید. این اصطلاحات در این کتاب در موارد مختلف به کار رفته است.

قولوا وادعوا قدام الله اخذوا
عنكم الية اذ منتم نقل حرمة العز واليه
الوادان بغير الية بالنسبة الى الية الزائدة في مختلف الية
وتنبيه الية الزائدة في الية الزائدة في مختلف الية
بالتسوية الى الية الزائدة في مختلف الية
بالتسوية الى الية الزائدة في مختلف الية
بالتسوية الى الية الزائدة في مختلف الية

يا متقون وما قبل مضموم يا وادعوا وادعوا
بديل كند چون يؤمن ومقررة ويؤخذ قانون هر مزمه
که ساکن باشد یا متقون وما قبل او کسور یا آئی تده زائده روا
بود که او را یا بديل كند چون میمن و میسر و خطیئة
قانون هر مزمه که ساکن باشد وما قبل او مزمه دیگر متحرک باشد
هر مزمه ساکن را واجبست که بديل كند بجز علت که موافق حرکت

است از حرف علت که حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد
در مضموم هم از حرف علت که حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد
در مضموم هم از حرف علت که حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد
در مضموم هم از حرف علت که حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد
در مضموم هم از حرف علت که حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد
در مضموم هم از حرف علت که حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد و در اینجا از حرکت یافته باشد

مثال کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده

مثال کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده
در مرتبه اول کلمه زائده

سوال
در مورد کلمه زائده
در مورد کلمه زائده
در مورد کلمه زائده
در مورد کلمه زائده
در مورد کلمه زائده
در مورد کلمه زائده

از آن که استعمال
در خود بشر از استعمال
لیکن در ابتدا اطلاق صرف همزه
از آن است و اما اطلاق در
صیغای ماضی و مضارع و
بنوعی از افعال معلوم و مجهول
قال الله و اما اطلاق در
تعالی قوله و اما اطلاق در
اینجور است که در هر دو اطلاق
ادب و اسیب بود و عایت هر دو جهت
موت است که آنکه صرف همزه فاعل
و بعد از آن صرف همزه فاعل است
لیکن از جهت افعالها و افعال
در این صورت که در اول جمله
صرف آن علی خلاف بیان است
از این پس این عایت بیان است
و هر دو اطلاق در هر دو اطلاق

ادب و اسیب بود و عایت هر دو جهت
موت است که آنکه صرف همزه فاعل
و بعد از آن صرف همزه فاعل است
لیکن از جهت افعالها و افعال
در این صورت که در اول جمله
صرف آن علی خلاف بیان است
از این پس این عایت بیان است
و هر دو اطلاق در هر دو اطلاق

در این صورت که در اول جمله
صرف آن علی خلاف بیان است
از این پس این عایت بیان است
و هر دو اطلاق در هر دو اطلاق
در این صورت که در اول جمله
صرف آن علی خلاف بیان است
از این پس این عایت بیان است
و هر دو اطلاق در هر دو اطلاق

در این صورت که در اول جمله
صرف آن علی خلاف بیان است
از این پس این عایت بیان است
و هر دو اطلاق در هر دو اطلاق
در این صورت که در اول جمله
صرف آن علی خلاف بیان است
از این پس این عایت بیان است
و هر دو اطلاق در هر دو اطلاق

در این صورت که در اول جمله
صرف آن علی خلاف بیان است
از این پس این عایت بیان است
و هر دو اطلاق در هر دو اطلاق

فردا آهن را که نقصان آن بود
من لعل الحکات و در واقع نیز از آن کون
من لعل الحکات و در واقع نیز از آن کون
من لعل الحکات و در واقع نیز از آن کون

دو نشه نیز گویند و متل لام و آزا ناقص و ذواربسه نیز گویند و
متل و حرف بر دو قسم است یکی آنکه دو حرف علت در یکجا
هم آیند چنانچه **موم و جی و اور الفیف مقرون** گویند دوم
آنکه متفرق باشند چون **دخی و دخی و اور الفیف** متفرق
گویند و اما اجتماع سه حرف علت اصلی در یک کلمه چنانچه
یا و و و قیت و او و ا قیلست حرف المثال الو او

باید که در این کلمات
در آنجا که دو حرف
باید که در این کلمات
در آنجا که دو حرف

حرف آوردند و اما در واقع نیز از آن کون
حرف آوردند و اما در واقع نیز از آن کون
حرف آوردند و اما در واقع نیز از آن کون

حرف آوردند و اما در واقع نیز از آن کون
حرف آوردند و اما در واقع نیز از آن کون
حرف آوردند و اما در واقع نیز از آن کون

صحة اسم فاعل لا بد ان يكون مذكورا في الكلام

تواریب

بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول
بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول

یوهب بوده است او یفتاد هب شد بعد عن فعل را از کره
نقل کرده بفتح بر در برای رعایت حرف حلق هب شد و در
بعد بر صل داشته تا دلالت کند بر صل با و آید بما محمول
است بریدع و در یوجب و او یفتاد زر که حرکت یاء موافق
و او است و چون و او از بعد یفتاد از بعد و اعد و بعد نیز
یفتاد تا حکم باب مختلف نشود قانون هر و او که بجا فاکله در
م فاعل است از روسته یعنی دلالت علی الحوث والزمان و النسبه الی فاعل و است

بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول
بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول

بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول
بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول

بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول
بجست بیان تواریب در علم اصول
نیا با قول العلم کریم در علم اصول
و اما در بیان تواریب در علم اصول

کفر و کفر است و در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است
 در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است
 در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است
 در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است

مصدر بر وزن فعل افتد و در استقبال و تعلیل شده باشد
و با
کآن و او را حذف کنند و عوض او تاء در آخر و آرند چون عذرة
و سحر و اما نحو حجة قلیلت قانون هر او می که ساکن
منظوم باشد و با قبل او کسوران و او را سایل کنند چنانچه میعاد
و میزان و در اجزاء اسلامت مانذیرا که غم است مظهر
نیست قانون هر یک که ساکن باشد قبل او مضموم آن یا با او
بدل کنند چنانچه ایقن یوقن ایقانا فموقن الامر منه ایقن و
عنه لوقن قانون هر او مضموم که بجای فاکلمه باشد بعد او ویر

اگر در مصدر و او با حرکت اول است و مصدر و تعلیل فعلی باشد
 اگر در مصدر و او با حرکت اول است و مصدر و تعلیل فعلی باشد
 اگر در مصدر و او با حرکت اول است و مصدر و تعلیل فعلی باشد
 اگر در مصدر و او با حرکت اول است و مصدر و تعلیل فعلی باشد

در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است
 در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است
 در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است
 در حدیث آمده است که هر کس کفر را در حق کسی بگوید و آن کس را در حق خود نگوید کافر است

أَبْت لَا تَنْزِرْ عَلَيَّ كَلَامًا مِنْ كَالْفَرِيقِ دِيَارِ امِير

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
بعد موت من استار بغيره
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
بعد موت من استار بغيره

عاضی است لازمی نیست و در لیک قولن ما الف گشت زیرا که قبل
و حرکت عاضی در حکم کون است این لفظی است که
او از کلمه او مضروب نیست و در عصوان و مرجان اعلان نکردند
زیرا که بعد از ایشان الف تشبیه است و در دعوا و یدعیان و
اخشیاء اعلان نکردند زیرا که بعد از ایشان الف ضمیر است اما در
اخشیت اعلان نکردند زیرا که محمول است بر اخشیاء المشابهة
بینها و بی وجوب الف قبل ما لجمتها و در سواد و بیاض مستمانند
زیرا که بعد از ایشان حرف ساکن است که لازم الوقوع است بخلاف دعوت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
بعد موت من استار بغيره
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
بعد موت من استار بغيره

توین مصداق است حالتی که در بعضی از احوال
در حالت فعلی حالتی که در بعضی از احوال
توین مصداق است حالتی که در بعضی از احوال
در حالت فعلی حالتی که در بعضی از احوال
توین مصداق است حالتی که در بعضی از احوال
در حالت فعلی حالتی که در بعضی از احوال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
بعد موت من استار بغيره
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
بعد موت من استار بغيره

علاج نشیب در خوردن و آهسته از اعلام...
بودن علم از اجزای بی پایگاه...
بودن علم از اجزای بی پایه و عدم...
علاج نشیب در خوردن و آهسته از اعلام...
بودن علم از اجزای بی پایگاه...
بودن علم از اجزای بی پایه و عدم...
علاج نشیب در خوردن و آهسته از اعلام...
بودن علم از اجزای بی پایگاه...
بودن علم از اجزای بی پایه و عدم...

و سرت زیرا که تحقق تا اینجا لازم نیست که فصل او جامع است و
در عوس و حوس و عین و اجوس اعلام کردند زیرا بنابر محمول اند
بر اعوس و اجوس و اعین و تجاوس لا اتحاد المعنی و در حوس
و موتان سلامت ماند زیرا بنابر مصدر بر وزن قتلان است
حکمی سلامت ماند زیرا بنابر مصدر بر وزن فعلی است و در قوی
و طوی سلامت ماند زیرا که لام کلمه او را اعلام شده است اما صحیح
قود و خونه شاد است چنانچه اعلام طمانت لونا و یا جل جوان
شادت قلن در اصل قولن بوده است نقل کرده از قولن
قولن آوردند و حرف علت ضعیف بود حرکت ضمه بر قوی
دشوار داشتند و با قبل دادن بعد از سلب حرکت او و در اینگونه نقل
سوال چنانکه نقل کرده از قولن بر قولن آوردند جواب

و سرت زیرا که تحقق تا اینجا لازم نیست که فصل او جامع است و...
در عوس و حوس و عین و اجوس اعلام کردند زیرا بنابر محمول اند...
بر اعوس و اجوس و اعین و تجاوس لا اتحاد المعنی و در حوس...
و موتان سلامت ماند زیرا بنابر مصدر بر وزن قتلان است...
حکمی سلامت ماند زیرا بنابر مصدر بر وزن فعلی است و در قوی...
و طوی سلامت ماند زیرا که لام کلمه او را اعلام شده است اما صحیح...
قود و خونه شاد است چنانچه اعلام طمانت لونا و یا جل جوان...
شادت قلن در اصل قولن بوده است نقل کرده از قولن...
قولن آوردند و حرف علت ضعیف بود حرکت ضمه بر قوی...
دشوار داشتند و با قبل دادن بعد از سلب حرکت او و در اینگونه نقل...
سوال چنانکه نقل کرده از قولن بر قولن آوردند جواب

۲۰

و سرت زیرا که تحقق تا اینجا لازم نیست که فصل او جامع است و...
در عوس و حوس و عین و اجوس اعلام کردند زیرا بنابر محمول اند...
بر اعوس و اجوس و اعین و تجاوس لا اتحاد المعنی و در حوس...
و موتان سلامت ماند زیرا بنابر مصدر بر وزن قتلان است...
حکمی سلامت ماند زیرا بنابر مصدر بر وزن فعلی است و در قوی...
و طوی سلامت ماند زیرا که لام کلمه او را اعلام شده است اما صحیح...
قود و خونه شاد است چنانچه اعلام طمانت لونا و یا جل جوان...
شادت قلن در اصل قولن بوده است نقل کرده از قولن...
قولن آوردند و حرف علت ضعیف بود حرکت ضمه بر قوی...
دشوار داشتند و با قبل دادن بعد از سلب حرکت او و در اینگونه نقل...
سوال چنانکه نقل کرده از قولن بر قولن آوردند جواب

مع
بناصه آن بقدر شکر و سپاس
علامت بر او قیام کند که در اینجا
و آن هم است و دلالت میکند بر این که در اینجا
بر اینها بدون دلالت میکند بر این که در اینجا
غیر متجانس می باشد و در اینجا
اختصاص می یابد که قاعده مقول است که در اینجا
شوند زائد و اصل در یک معنی است که در اینجا
اصلا را و لهذا با در قاضی خود کند در اینجا
راجعا خود را شنود و نیز با گاه که در اینجا
غیر متجانس است که در اینجا
در مثل و این گویم است که در اینجا
که تانی از اسکنین حرف علت باشد که در اینجا
بر گاه که حرف تانی حرف علت است که در اینجا
فعل تانی است ماول ۱۲ معمولی التور علی کبر و التور علی
فعل تانی است ماول ۱۲ معمولی التور علی کبر و التور علی

و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا

و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا
و این بخانی علامت بر او قیام کند که در اینجا

مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی
مولوی احمد علی رحمتی

مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس
مقدم در جاس

اللهم اغفر لهما تصفية هذه الرسالة مولوي محمد قاسم اعفان

و در وقت پاره اصلش متوقف بود
در اول فضا در او تمام شدن
که علم را نسبت به خود منفرد
به چون تبار را بنیة اصل کل
بیز انضمام ساکنین
در این وقت اصل کل حرکت
بیز انضمام ساکنین لازم می آید
سکون تا در اول فضا کل اصل
چون سکون تا در اول فضا کل
تفاوت در اصل کل حرکت لازم
اجتناب از آنکه در وقت سوال
مطلب است که اصل کل در وقت
عاریت است که اصل کل در وقت

چون سکون تا در اول فضا کل اصل
تفاوت در اصل کل حرکت لازم
اجتناب از آنکه در وقت سوال
مطلب است که اصل کل در وقت
عاریت است که اصل کل در وقت

و دعای خلاف که یقولا و ذلك لان الجزم واقع على النون دون
ای و تقولا بلاعادة الامم الحذوف دعایا و عتا

اللام و كذلك قولاً لان البناء يتبع اعراب المستقبل اما قولت
جواب است از سوال که مانند سوال گذشته است در مقدم بقول اول است

محولت بقولاً لما تقدم و در دعوا الله و قل الحق ضد
که ولو است در دعوا الله و لام است در قول الحق

نکردند و آخر کلمه را حرکت دادند زیرا که اول ایشان مده نبود و
این حکم من التقاء
حکم این شاهانه تحاقیل در اصل قول بود حرکت و او بقا دادند
بسی و او ساکن ماقبل او کسوران و او را بساها بدل کردند قیل شد
نکار نقل حرکت بهره حاصل شده باشد چنانچه در

قانون هر دو دایه که مضموم یا کسور در فعل متصرف و ما
بیانیه و یا کسور در اول فضا کل اصل کل
که از نقل حرکت بهره حاصل شده باشد چنانچه در

یتعلق به متوسط بود و یاد حکم توسط و در فصل سلامت نامنده باشد
بیانیه و یا کسور در اول فضا کل اصل کل
که از نقل حرکت بهره حاصل شده باشد چنانچه در

و ماقبل او مفتوح نباشد حرکت آنرا با قبل دهند چنانچه قیل
بیانیه و یا کسور در اول فضا کل اصل کل
که از نقل حرکت بهره حاصل شده باشد چنانچه در

و ینبع و یقول و ینبع و تغزین و ترمون و مقول و
بیانیه و یا کسور در اول فضا کل اصل کل
که از نقل حرکت بهره حاصل شده باشد چنانچه در

۳۵
فصل اول در بیان احوال
در بیان احوال
فصل اول در بیان احوال
در بیان احوال
فصل اول در بیان احوال
در بیان احوال

از این صورت انصاف است

۲۶
بسی و او ساکن ماقبل او کسوران و او را بساها بدل کردند قیل شد
نکار نقل حرکت بهره حاصل شده باشد چنانچه در

فصل اول در بیان احوال
در بیان احوال
فصل اول در بیان احوال
در بیان احوال
فصل اول در بیان احوال
در بیان احوال

مع تصحیح نقل
کوت و غنای است پس اگر کسی که منتهی است
در کتب کتبی و شفاهی که رسم است و در هر یک یک مکتب
کلیه در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
مضامین در تقلید و در این مورد با این معنی
تقلید در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین

سوال در هر یک یک مکتب
کلیه در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
مضامین در تقلید و در این مورد با این معنی
تقلید در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین

سوال در هر یک یک مکتب
کلیه در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
مضامین در تقلید و در این مورد با این معنی
تقلید در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین

فصل در هر یک یک مکتب
کلیه در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
مضامین در تقلید و در این مورد با این معنی
تقلید در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین

ن
در هر یک یک مکتب
کلیه در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
از آنکه اگر در کتاب تقلید شود در مضامین
مضامین در تقلید و در این مورد با این معنی
تقلید در رد و اگر در کتاب تقلید شود در مضامین

مفصل و در ادوسر **واعین** اعلال نکرند زیرا که نه فعلت و نه متعلق
 شرح است در فوائد قد مذکور در قانون ۱۲

فعل و در یومی و رمی و بدعو حرکت یاء و واو با قبل ندادند
 زیرا چه در طرف است و در جهوم و یحیی و یسبحی و یحیی
 حرکت واو و یاء با قبل ندادند زیرا چه در اصل سلامت مانده است
 و در قوی حرکت واو را با قبل ندادند زیرا چه با قبل او مفتوح است
 الا آنکه در ماضی مجهول اگر حرف علت کسوز و ما قبل او ضموا
 بود و نقل حرکت لازم نیست بلکه حذف حرکت و شمام

تأثیر اگر اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است
 در وقت از اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است
تأثیر اگر اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است
 در وقت از اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است

تأثیر اگر اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است
 در وقت از اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است
تأثیر اگر اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است
 در وقت از اول است و در اصل است و در حالت در وقت از اول است

و اما غایب این اگر چه هم در ادوسر **واعین** اعلال نکرند زیرا که نه فعلت و نه متعلق
 شرح است در فوائد قد مذکور در قانون ۱۲

فعل و در یومی و رمی و بدعو حرکت یاء و واو با قبل ندادند
 زیرا چه در طرف است و در جهوم و یحیی و یسبحی و یحیی
 حرکت واو و یاء با قبل ندادند زیرا چه در اصل سلامت مانده است
 و در قوی حرکت واو را با قبل ندادند زیرا چه با قبل او مفتوح است
 الا آنکه در ماضی مجهول اگر حرف علت کسوز و ما قبل او ضموا
 بود و نقل حرکت لازم نیست بلکه حذف حرکت و شمام

و اما غایب این اگر چه هم در ادوسر **واعین** اعلال نکرند زیرا که نه فعلت و نه متعلق
 شرح است در فوائد قد مذکور در قانون ۱۲

در ادوسر **واعین** اعلال نکرند زیرا که نه فعلت و نه متعلق
 شرح است در فوائد قد مذکور در قانون ۱۲

فعل و در یومی و رمی و بدعو حرکت یاء و واو با قبل ندادند
 زیرا چه در طرف است و در جهوم و یحیی و یسبحی و یحیی
 حرکت واو و یاء با قبل ندادند زیرا چه در اصل سلامت مانده است
 و در قوی حرکت واو را با قبل ندادند زیرا چه با قبل او مفتوح است
 الا آنکه در ماضی مجهول اگر حرف علت کسوز و ما قبل او ضموا
 بود و نقل حرکت لازم نیست بلکه حذف حرکت و شمام

فعل و در یومی و رمی و بدعو حرکت یاء و واو با قبل ندادند
 زیرا چه در طرف است و در جهوم و یحیی و یسبحی و یحیی
 حرکت واو و یاء با قبل ندادند زیرا چه در اصل سلامت مانده است
 و در قوی حرکت واو را با قبل ندادند زیرا چه با قبل او مفتوح است
 الا آنکه در ماضی مجهول اگر حرف علت کسوز و ما قبل او ضموا
 بود و نقل حرکت لازم نیست بلکه حذف حرکت و شمام

تو لوله در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**

است مثل علم فقه و درخت اراک ۱۲ اس
 باشد و لام کلمه او را اعلال نشده باشد و در صل سلامت نامند
 باشد و کلمه اسم بروزن افعُل نباشد و ما قبل آن حرف ساکن
 منظره قابل حرکت بود حرکت او را نقل کرده باقبل دهند و او
 و یاء الف گردانند چنانچه یقال و یباع و مشور و مومر
 یسأدت و اعان و استعان و معان و مستعان و در
 ما اقول و اقول به تعلیل نکردن زیرا که فعل تعجب و در
 و حلیه اطلاق نکردن زیرا که بجا همین کلمه نیفتاده اند و در احوال
 ملاحظه کردیم نومی اعلی در لفظ او را اعلال کرده اند
 افعال نامیده و فعلی از افعال است
 و مقول موبس است و در زبان آورده است
 من الغافل
 غافل است یعنی کسی که از چیزی بیخبر است
 غافل است یعنی کسی که از چیزی بیخبر است
 غافل است یعنی کسی که از چیزی بیخبر است

تو لوله در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**

تو لوله در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**
 کلمه اولی در اصل کلمه اولی است **توله**

در اذکار و افعال که در وقت
این مدار افعال از غیر افعال مجزیه
است مدون الاصل خلاصه از

که در این دو دیوان کردن
قوله قائل چونکه مضمون
مضارع مضارع دست در ادراک
که در ادراک دست در ادراک
مضارع مضارع اول از این

در وقت تمام است
که در وقت تمام است
که در وقت تمام است
که در وقت تمام است
که در وقت تمام است

سلامت ماند زیر آنچه در صل سلامت مانده است فلذک
تقول اَعَارَ عَلِيٌّ قَوْلِي مَنْ يَقُولُ عَارًا وَأَعُوْرًا عَلِيٌّ قَوْلِي مَنْ
عُوْرًا قَائِلٌ فِي رِصْلِ قَائِلٍ بُوْدُوْا وَاوْرَابِمْزَهْ بَدَلُ كَرْدِنَقَائِلُ
شَد قَانُونِ هِرَوَا وَاوْرَابِمْزَهْ كَرْدِنَقَائِلُ هِرَوَا بَدَلُ كَرْدِنَقَائِلُ

مِنْ فِعْوِمْزِ هِرَوَا
مِنْ فِعْوِمْزِ هِرَوَا
مِنْ فِعْوِمْزِ هِرَوَا
مِنْ فِعْوِمْزِ هِرَوَا
مِنْ فِعْوِمْزِ هِرَوَا

افضات اسم فاعل
اسم فاعل اسم فاعل
اسم فاعل اسم فاعل
اسم فاعل اسم فاعل
اسم فاعل اسم فاعل

مضارع مضارع اول از این
مضارع مضارع اول از این
مضارع مضارع اول از این
مضارع مضارع اول از این
مضارع مضارع اول از این

فوتقول في اسم الفاعل من
 نحو قولك عالجوا عالجوا
 فاعلهم العالون

فصل في

تخصيص الفاعل
 في الجملة

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

مانده است فلذلك تقول عاين وعاون بناء على اختلاف
 الفاعل
 والقولين وكذلك هر واوی ویا که بعد از الف مفاعل
 افتد وقبله نیز حرف علت باشد وبعد آن حرف ساکن نباشد
 ان را به مزه بدل کنند چنانچه او ایل و بوا نعم وور معایش و
 معاون سلامت ماند زیرا چه پیش از الف مفاعل حرف
 علت نیست بدانکه تقدم حرف علت شرط در اعلان
 حرف علت اصل است اما در زمان شرطه

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

فانما يكون الفاعل
 من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين
 او من عاين او غير عاين

عقل
 سکه و نذر است
 بل کند و این معنی را صورت تصور
 می شود که چون صورت تصور
 چون گویند و طایفه و نما یا بر بیتی درم باشد
 سوم آنکه هر دو باشد در صورت کلان از هر دو
 باشد چون خطای و خطیته آنگاه در صورت او
 اگر الف چهارم باشد درین یک صورت آن
 هر دو را بود و درین صورت آن

زائده همزه قبل کردند از او اصلش او ادبی
 را هم کردند از او استند اما اصلش او ادبی
 در جسم است یا باشد است که الف اس
 از هر دو را بود و نیز در هر دو را بود
 اصلش او ادبی است که سلمات از او است
 از هر دو را بود و نیز در هر دو را بود
 اصلش او ادبی است که سلمات از او است
 از هر دو را بود و نیز در هر دو را بود
 اصلش او ادبی است که سلمات از او است

در این کتاب چه چیز است که درین کتاب است
 علم قلب که درین کتاب است
 در این کتاب چه چیز است که درین کتاب است
 علم قلب که درین کتاب است
 در این کتاب چه چیز است که درین کتاب است
 علم قلب که درین کتاب است
 در این کتاب چه چیز است که درین کتاب است
 علم قلب که درین کتاب است

تئینه اشاره الی اختیار قول است
 نفس علی بن ابی طالب است
 ای شاه طاهر از اختلاف گفتند که چون متعلق با حمد و است
 اجماعی است علی بن ابی طالب است
 نفس علی بن ابی طالب است
 ای شاه طاهر از اختلاف گفتند که چون متعلق با حمد و است
 اجماعی است علی بن ابی طالب است
 نفس علی بن ابی طالب است
 ای شاه طاهر از اختلاف گفتند که چون متعلق با حمد و است
 اجماعی است علی بن ابی طالب است

نوع اول اصول
 ۱۲

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

جمع فعيلة ثم قلبت الياء همزة كما تقدم فصار خطأ وم

قلبت الهمزة الثانية ياء كما تقدم فصار خطأي قلبت

الهمزة المكسورة ياء مفتوحة فصار خطأي قلبت ياء

الثانية الفالتحرها وانفتاح ما قبلها فصار خطايا كما هو

القياس في نحو مطايا وايقول سيبويه استأمر قول خليل

قلب كرده همزة راجعاً إلى ياء برند و ياء راجعاً إلى همزة ففعل

كما فعل في مطايا وأعطال ويكسر من انچه ياد کرده شد بيرون

أيند وصوت بحاف يحاف خوفا وهاب يهاب وطال

يطول مسميرين قياي بيكر دو كذا الابواب النشعبة چنانچه

از باب افعال اغاث يُغِيثُ اغاثت و اغيث يغاث

اغاث فذاك مغاث الامر منه اغث والنهي عنه لا يُغِثُ

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

من التشكيك

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

الهمزة الواو مع الهمزة المنقطه على الهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو والهمزة الواو هي الواو المنقطه على الهمزة الواو

ظاهر است **استعان** از غلب شدن و دست
 بیاوردن بی عمل کرده اند و در **استعین**
 در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 این جواب است از سوال مقدار استعان
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول

ظاهر است **استعان** از غلب شدن و دست
 بیاوردن بی عمل کرده اند و در **استعین**
 در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 این جواب است از سوال مقدار استعان
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول

والنهي عنه لا تقدر ومن باب استفعال استعان يستعين
 استعانة فهو مستعين الامر منه استعين والنهي عنه لا
 تستعين اما استحوذ يستحوذ رشادست و در ابواب
 ديگر از اجوف اطلاق نيتاده چنانچه من باب التفعيل نحو لا يحول
 نحو لا فهو محول الامر منه نحو والنهي عنه لا تحول و
 من باب التفعيل نحو لا يحول لا فهو محول و تحول
 يحول نحو لا فذاك محول الامر منه تحول والنهي عنه
 لا تحول ومن باب المفاعلة ناول يناول مناولة فهو
 مناووك ونؤول يناول مناولة فذاك مناووك الامر
 ناول والنهي عنه لا تناول ومن باب التفاضل تناول لتناول فهو
 متناول الامر منه تناول والنهي عنه لا تناول وعلى هذا القياس

ظاهر است **استعان** از غلب شدن و دست
 بیاوردن بی عمل کرده اند و در **استعین**
 در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 این جواب است از سوال مقدار استعان
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول

ظاهر است **استعان** از غلب شدن و دست
 بیاوردن بی عمل کرده اند و در **استعین**
 در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 این جواب است از سوال مقدار استعان
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول
 و در استعانت است **استعان** استعین و اورا بالذکر اول

در اینصورت که در اسباب و دانه چون موی و
از اینصورت موی که اصل موی بود
در اینصورت که در اسباب و دانه چون موی و
از اینصورت موی که اصل موی بود
در اینصورت که در اسباب و دانه چون موی و
از اینصورت موی که اصل موی بود

و سقایة بسلامت نذیر آنچه در طرفت و نذر حکم طرف و در
رای جمع رایة که در اصل و بسلامت نذیر که قبل او
بسلامت از او زنده نیست یاد غور در اصل دعوی بود و او
ساکن گردند یعنی عوض قانون هر او و یا اینکه بر طرف مضموم
یا مسو و ما قبل او نیز مضموم یا مسو بود آنرا ساکن کنند و حرکت او را
حذف کنند چنانچه یاد غور و بزمی و ذاع و راجعی کن یاد غور
کن بزمی و اجنبی و اداعی الله ساکن کرد نذیر آنچه مضموم است
بمسو در بزمی در اصل دعوی بود او را یاد غور می شد قانون
هر او که ما قبل او مسو باشد در یکی از این پنج مواضع افتد آنرا یاد
بذل کنند و چنانچه اول آنکه هر او که ساکن مظنه باشد و ما قبل او مسو بود
چنانکه میزان کلام دوم آنکه بجای کلام بود و ما قبل او مسو چنانچه در بزمی

در اینصورت که در اسباب و دانه چون موی و
از اینصورت موی که اصل موی بود
در اینصورت که در اسباب و دانه چون موی و
از اینصورت موی که اصل موی بود
در اینصورت که در اسباب و دانه چون موی و
از اینصورت موی که اصل موی بود

کتاب
و سقایة بسلامت نذیر آنچه در طرفت و نذر حکم طرف و در
رای جمع رایة که در اصل و بسلامت نذیر که قبل او
بسلامت از او زنده نیست یاد غور در اصل دعوی بود و او
ساکن گردند یعنی عوض قانون هر او و یا اینکه بر طرف مضموم
یا مسو و ما قبل او نیز مضموم یا مسو بود آنرا ساکن کنند و حرکت او را
حذف کنند چنانچه یاد غور و بزمی و ذاع و راجعی کن یاد غور
کن بزمی و اجنبی و اداعی الله ساکن کرد نذیر آنچه مضموم است
بمسو در بزمی در اصل دعوی بود او را یاد غور می شد قانون
هر او که ما قبل او مسو باشد در یکی از این پنج مواضع افتد آنرا یاد
بذل کنند و چنانچه اول آنکه هر او که ساکن مظنه باشد و ما قبل او مسو بود
چنانکه میزان کلام دوم آنکه بجای کلام بود و ما قبل او مسو چنانچه در بزمی

و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است

امشکایة محمول بر حکایت و غیر ذلک زیرا که مصدر برین از
ناقص مختص است بیانا نا و را چنانکه حکایت و سایر آیه و در مرایه
و هدایت و ولایت و رعایت و غیر ذلک پس آنچه بود او آمده با او ایاء
بدل کند تا در صورت مختلف نباشد فذا کما قال بعضهم فی نحو
گینو تیر که در اصل کو نون بود و او ایاء بدل کردند زیرا آنچه این
وزن در مصدر احوث بیانی غالب آمده است چنانچه قبولت و
بینونته و غیر ذلک جاء بالواو ابدل اوه یا صوفی قبل حروفان ثقیله

و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است

غالب است چنانکه در این کتاب است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است

و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است
و اگر ایضا بر آید که در اصل یک کلام در دو مورد
تفاوتش ایضا ظاهر است که در اصل یک کلام در دو مورد
در بیان یک کلام در دو مورد تفاوتش ایضا ظاهر است

کوہن لک کر ہوا تو اس کو کوہن لکھا کہ کوہن
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو

معروف بانفی ابدکن یبدعواہ ومجہولہ کن یبدع علی الخ
 صرف امر غائب معلوم لیدع آہ صرف حاضر معلوم ادع الخ
 صرف امر غائب مجہول لیدع آہ صرف حاضر مجہول اللدع الخ
 صرف نمی غائب معلوم لیدع آہ صرف نمی حاضر معلوم اللدع الخ
 صرف نمی غائب مجہول لیدع آہ صرف نمی حاضر مجہول اللدع الخ
 صرف اسم فاعل کارج آہ صرف اسم مفعول ماعوق الخ
 مدعو در صل مدعو یورد و اور در و او ادغام کر زمین مدعو شد
 قانون ہر جا کہ دو حرف از یک جنس ہم آیند اول را در
 دوم ادغام کنند و سیاقی حکمہ فی صرف المضاعف انشاء اللہ
 الیائی منہ ومن مہوز العین رای ہی رؤیتہ فوراً ہی
 در رؤی ہی رؤیتہ رؤیتہ فزاک قرئی الامر منہ و والہی

تو ہر دفعہ دوم کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو
 کوہن لکھو اور کوہن لکھو اور کوہن لکھو

المدعو در صل مدعو یورد و اور در و او ادغام کر زمین مدعو شد
 قانون ہر جا کہ دو حرف از یک جنس ہم آیند اول را در
 دوم ادغام کنند و سیاقی حکمہ فی صرف المضاعف انشاء اللہ
 الیائی منہ ومن مہوز العین رای ہی رؤیتہ فوراً ہی
 در رؤی ہی رؤیتہ رؤیتہ فزاک قرئی الامر منہ و والہی

مدعو در صل مدعو یورد و اور در و او ادغام کر زمین مدعو شد
 قانون ہر جا کہ دو حرف از یک جنس ہم آیند اول را در
 دوم ادغام کنند و سیاقی حکمہ فی صرف المضاعف انشاء اللہ
 الیائی منہ ومن مہوز العین رای ہی رؤیتہ فوراً ہی
 در رؤی ہی رؤیتہ رؤیتہ فزاک قرئی الامر منہ و والہی

فکر کرد که چون سیاهی
 املاش بود او اندوهی باری بر کرد نامت
 آید در آن که در کرب که است چون شایه بر کرد نامت
 انشاء الله تعالی

کله

کاتر مریخی در اصل مرآوی بود و او را یاد کردند و یاه در یاه افعام کم
 و ماقبل و کمسور کردند مریخی شد قانون هر جا که او و یاه هم آیند
 یک کلمه اول ایشان سگ کن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی بنا و
 آن کلمه تصغیر افضل شد آن و او را یکنند و یاه در یاه افعام کنند و اگر
 ماقبل ایشان ضم شد با آن یکسر بدل کنند چنانچه مریخی و مهنیدی
 و سینه و ایام و در بویع و دیوان و او را یانکره و مذکر آنچه او

کله
 در اصل مرآوی بود و او را یاد کردند و یاه در یاه افعام کم
 و ماقبل و کمسور کردند مریخی شد قانون هر جا که او و یاه هم آیند
 یک کلمه اول ایشان سگ کن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی بنا و
 آن کلمه تصغیر افضل شد آن و او را یکنند و یاه در یاه افعام کنند و اگر
 ماقبل ایشان ضم شد با آن یکسر بدل کنند چنانچه مریخی و مهنیدی
 و سینه و ایام و در بویع و دیوان و او را یانکره و مذکر آنچه او

کله
 در اصل مرآوی بود و او را یاد کردند و یاه در یاه افعام کم
 و ماقبل و کمسور کردند مریخی شد قانون هر جا که او و یاه هم آیند
 یک کلمه اول ایشان سگ کن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی بنا و
 آن کلمه تصغیر افضل شد آن و او را یکنند و یاه در یاه افعام کنند و اگر
 ماقبل ایشان ضم شد با آن یکسر بدل کنند چنانچه مریخی و مهنیدی
 و سینه و ایام و در بویع و دیوان و او را یانکره و مذکر آنچه او

در اصل مرآوی بود و او را یاد کردند و یاه در یاه افعام کم
 و ماقبل و کمسور کردند مریخی شد قانون هر جا که او و یاه هم آیند
 یک کلمه اول ایشان سگ کن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی بنا و
 آن کلمه تصغیر افضل شد آن و او را یکنند و یاه در یاه افعام کنند و اگر
 ماقبل ایشان ضم شد با آن یکسر بدل کنند چنانچه مریخی و مهنیدی
 و سینه و ایام و در بویع و دیوان و او را یانکره و مذکر آنچه او

در اصل مرآوی بود و او را یاد کردند و یاه در یاه افعام کم
 و ماقبل و کمسور کردند مریخی شد قانون هر جا که او و یاه هم آیند
 یک کلمه اول ایشان سگ کن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی بنا و
 آن کلمه تصغیر افضل شد آن و او را یکنند و یاه در یاه افعام کنند و اگر
 ماقبل ایشان ضم شد با آن یکسر بدل کنند چنانچه مریخی و مهنیدی
 و سینه و ایام و در بویع و دیوان و او را یانکره و مذکر آنچه او

دو را در جمله آه جواب سوال ظاهر
است علم آن جمله القاعده قطع ثابته است
ان يكون الاضام بدون وجود الشرط
التعليل على خلاف القياس كما في بعض القواعد
الاصول لا يروى وانما في عدم الاضام مع وجود الشرط
الاصول لا يروى وانما في عدم الاضام مع وجود الشرط
التعليل على خلاف القياس كما في بعض القواعد
الاصول لا يروى وانما في عدم الاضام مع وجود الشرط
التعليل على خلاف القياس كما في بعض القواعد
الاصول لا يروى وانما في عدم الاضام مع وجود الشرط

بدل است از الف در اول جمله بدل است از واو در دوم و در اول است
او ضام نکرده زیرا آنچه تصغیر آسود است که بر وزن افعال است اما
حیوة وضیون سازست صرف الماضی العلوم منه رای ایا را و آه
و مجهول منه رای ایا را و صرف مستقبل معروف یبری الم مجهول
یبری الم صرف مستقبل معروف بانون تا کی ثقیله یبرین آه و مجهول یادی برین
آه صرف مرغاب معروف لیبر لیبر یا لیروا و مجهول لیبر الم صرف
م حاضر معروف رربا روا و مجهول لیر لیر یا لیروا الم صرف م
متکلم لآر لیر صرف م حاضر بانون تا کی ثقیله یبرین رایان آه صرف
غائب معروف لایر لایرونی حاضر معروف لایر لایر یا لیروا علی هذا القیاس
المجهول هم فاعل رای الم و هم مفعول مبرینی الم و اعلان لیر از این پیش
یاد کرده شد هست بیرون آید چون ناقص کرده شود ان شاء الله و ابواب شعبه را

بسیار است از این که در اول جمله بدل است از واو در دوم و در اول است
او ضام نکرده زیرا آنچه تصغیر آسود است که بر وزن افعال است اما
حیوة وضیون سازست صرف الماضی العلوم منه رای ایا را و آه
و مجهول منه رای ایا را و صرف مستقبل معروف یبری الم مجهول
یبری الم صرف مستقبل معروف بانون تا کی ثقیله یبرین آه و مجهول یادی برین
آه صرف مرغاب معروف لیبر لیبر یا لیروا و مجهول لیبر الم صرف
م حاضر معروف رربا روا و مجهول لیر لیر یا لیروا الم صرف م
متکلم لآر لیر صرف م حاضر بانون تا کی ثقیله یبرین رایان آه صرف
غائب معروف لایر لایرونی حاضر معروف لایر لایر یا لیروا علی هذا القیاس
المجهول هم فاعل رای الم و هم مفعول مبرینی الم و اعلان لیر از این پیش
یاد کرده شد هست بیرون آید چون ناقص کرده شود ان شاء الله و ابواب شعبه را

۵

بسیار است از این که در اول جمله بدل است از واو در دوم و در اول است
او ضام نکرده زیرا آنچه تصغیر آسود است که بر وزن افعال است اما
حیوة وضیون سازست صرف الماضی العلوم منه رای ایا را و آه
و مجهول منه رای ایا را و صرف مستقبل معروف یبری الم مجهول
یبری الم صرف مستقبل معروف بانون تا کی ثقیله یبرین آه و مجهول یادی برین
آه صرف مرغاب معروف لیبر لیبر یا لیروا و مجهول لیبر الم صرف
م حاضر معروف رربا روا و مجهول لیر لیر یا لیروا الم صرف م
متکلم لآر لیر صرف م حاضر بانون تا کی ثقیله یبرین رایان آه صرف
غائب معروف لایر لایرونی حاضر معروف لایر لایر یا لیروا علی هذا القیاس
المجهول هم فاعل رای الم و هم مفعول مبرینی الم و اعلان لیر از این پیش
یاد کرده شد هست بیرون آید چون ناقص کرده شود ان شاء الله و ابواب شعبه را

قولاً يكثر استعماله في اللغة...
كقولهم قد غررت دارا يلاكم بمعنى قد غررت دارا
نزك كرون نركب شين من معان فت مهور الفاء
مع سوال مع قولاً يكثر استعماله في اللغة
رغوضت عنها التام في الآخر فصار الهمزة
يبدون الياء في آخرها والهمزة
الهمزة في آخرها والهمزة
الهمزة في آخرها والهمزة
الهمزة في آخرها والهمزة

الفاء لتفصيل ١٢

بميرين قياسا يدرك ومن باب الافعال اعلى يعلى اعللاء فهو معلى واعلى
اي برناقص ثلثي بمعنى مكرر
يعلى اعللاء فذاك معلى الامر من اعلل والنهي عن لا تعلى ومن مهور الفاء
والتام الى يولى ايلاء فهو مولى واولى يولى ايلاء فذاك
مولى

الامر من ال والنهي عن لا قول من مهور العين اتي ثبتي اثناء فهو مني واتي
اي مؤمن
ثبتي اثناء فذاك مني الامر من اث والنهي عن لا ث وذكرا كذا يري
اي اذ لم يفرق
فهو موه واري يوي اراء فذاك مري الامر من اراء والنهي عن لا ث م على فعل حركة

الهمزة الي اقبلها و حذف الهمزة ومن بالتفعل ثبتي ثبتي ثبتي فهو مني و
اي مؤمن
ثبتي ثبتي ثبتي فذاك معي الامر من ثب والنهي عن لا ثب ومصدر
ان

ان ناقص مهور اللام بوزن ففعله مي اي جيا ثب ثبتي وتبريت و
اي مؤمن
تثريت وتسميت ومن باب المفاعلة فاجي يثا جي ثنا جاة فهو ثنا
اي مؤمن
ومن باب الافعال اعترى يعترى اعتراء فهو معتراه ومن باب الافعا
اي مؤمن

اصابة فان الموهن حكم العوض عنه اكثر من اصل فعله كالجماع
التاثير في الال ان النحل في الال اول من يخرق في الثاني واجب ذكره طرعا في الال
الاي من الال ان النحل في الال اول من يخرق في الثاني واجب ذكره طرعا في الال
قولاً يكثر استعماله في اللغة...
عنوانا وعين مفعول ومفعول وكما بان في المصدر في المصدر في المصدر
سلطا معن مفعول ومفعول وكما بان في المصدر في المصدر في المصدر
جاري في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
اصل في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
ويجوز في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
وزن في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
من ناقص مهور اللام بوزن ففعله مي اي جيا ثب ثبتي وتبريت و
اي مؤمن
تثريت وتسميت ومن باب المفاعلة فاجي يثا جي ثنا جاة فهو ثنا
اي مؤمن
ومن باب الافعال اعترى يعترى اعتراء فهو معتراه ومن باب الافعا
اي مؤمن

فعل في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
اي مؤمن
فعل في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
اي مؤمن
فعل في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر في المصدر
اي مؤمن

له

قوله كذا جواب جاقبال ان
التاثير المذكور متحقق في
الاولى دون الثاني
او في الثاني دون الاول
او في كليهما معاً
او في كليهما معاً
او في كليهما معاً
او في كليهما معاً
او في كليهما معاً
او في كليهما معاً

وقد قال غلظة كذا في الصراح ١٢

في جمع دلو ودقوسو بسلاست ما نذير اية في رطون نيت ووهو
ويعدو بسلاست ما نذير اية في رطون نيت ووهو
ساكن ايميان ضمه واو جمع مانع اعلان نيت وروضان مانع
تقول كى عصى في جمع دلو وعصاً بالاعلال وعشوا عشوا
بالتصحيح وروا بود كه فاعلمه اتباع عين كلمه كنى فتقول عصى دقوسو
اما نحو جمع احو بسلاست ما نذير اية واورا نذير نيت بله عين
است ومن باب الاعلال اذ عوى يزعوى اذ عوا و اذ عوا
اذ عوى در اصل اذ عوى بود و او در م رالف كردند و ادغام كردن لا
الابدال مقدم على الادغام فلذلك تقول قوى يعقوى دون قووقو
و ديوان دون ديوان ومن باب الاستفعال استدعى يستدعى

و او جمع دلو و دقوسو بسلاست ما نذير اية في رطون نيت ووهو
ويعدو بسلاست ما نذير اية في رطون نيت ووهو
ساكن ايميان ضمه واو جمع مانع اعلان نيت وروضان مانع
تقول كى عصى في جمع دلو وعصاً بالاعلال وعشوا عشوا
بالتصحيح وروا بود كه فاعلمه اتباع عين كلمه كنى فتقول عصى دقوسو
اما نحو جمع احو بسلاست ما نذير اية واورا نذير نيت بله عين
است ومن باب الاعلال اذ عوى يزعوى اذ عوا و اذ عوا
اذ عوى در اصل اذ عوى بود و او در م رالف كردند و ادغام كردن لا
الابدال مقدم على الادغام فلذلك تقول قوى يعقوى دون قووقو
و ديوان دون ديوان ومن باب الاستفعال استدعى يستدعى

علاوة الغرض وادغام الواو بين كذا في رطون نيت ووهو
ويعدو بسلاست ما نذير اية في رطون نيت ووهو
ساكن ايميان ضمه واو جمع مانع اعلان نيت وروضان مانع
تقول كى عصى في جمع دلو وعصاً بالاعلال وعشوا عشوا
بالتصحيح وروا بود كه فاعلمه اتباع عين كلمه كنى فتقول عصى دقوسو
اما نحو جمع احو بسلاست ما نذير اية واورا نذير نيت بله عين
است ومن باب الاعلال اذ عوى يزعوى اذ عوا و اذ عوا
اذ عوى در اصل اذ عوى بود و او در م رالف كردند و ادغام كردن لا
الابدال مقدم على الادغام فلذلك تقول قوى يعقوى دون قووقو
و ديوان دون ديوان ومن باب الاستفعال استدعى يستدعى

علاوة الغرض وادغام الواو بين كذا في رطون نيت ووهو
ويعدو بسلاست ما نذير اية في رطون نيت ووهو
ساكن ايميان ضمه واو جمع مانع اعلان نيت وروضان مانع
تقول كى عصى في جمع دلو وعصاً بالاعلال وعشوا عشوا
بالتصحيح وروا بود كه فاعلمه اتباع عين كلمه كنى فتقول عصى دقوسو
اما نحو جمع احو بسلاست ما نذير اية واورا نذير نيت بله عين
است ومن باب الاعلال اذ عوى يزعوى اذ عوا و اذ عوا
اذ عوى در اصل اذ عوى بود و او در م رالف كردند و ادغام كردن لا
الابدال مقدم على الادغام فلذلك تقول قوى يعقوى دون قووقو
و ديوان دون ديوان ومن باب الاستفعال استدعى يستدعى

وایدی که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...

در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...

باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...

باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...

كان احد ما سيد و هما متحدان كان جاز الادغام الاظهار بخلاف نحو مروجي مما
كان اولها ساكن و جيت الادغام يدانك به جالكه و حرف از جنس هم آيند
در ويكي از سه طريق تخفيف كند با دو غام خانك گفته شود حرف اين
بر دو نوع است سماعي چنانچه ظلت كه در اصل ظلت بود و قياسي چنانچه
مانند تنزك كه در اصل تنزك بود و با بدل اين نيز بر دو نوع است سماعي
چنانچه وقد خاب من شهما كه در اصل شهما بود و قياسي چنانچه در

مانند شيران...
باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...

باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...
باید که در این کتاب است...

سه عدم توكيل الضميمة فيه ١٢

وغيره بعارض كالضم في داو الجمع نحو يغزون وفتح في التاء الله
 وجاز الاوجه الثلاثة في هذا الكسرة لانها الاصل والفتح لخصتها والضم للاسراع
 اذ اليقين الغائب الغائبة فيضم في الاول نحو مداه والفتح في
 الثاني نحو مداه على الاكثر وليس في الاصل وجه واحد صلوه كالكسرة
 على القليل يدانك احكام او عام سيارت كالمفضل اذ كرهه نحو ان

الاول كذا في الاصل والضم للاسراع والفتح لخصتها والضم للاسراع
 الثاني نحو مداه على الاكثر وليس في الاصل وجه واحد صلوه كالكسرة
 على القليل يدانك احكام او عام سيارت كالمفضل اذ كرهه نحو ان

الاول كذا في الاصل والضم للاسراع والفتح لخصتها والضم للاسراع
 الثاني نحو مداه على الاكثر وليس في الاصل وجه واحد صلوه كالكسرة
 على القليل يدانك احكام او عام سيارت كالمفضل اذ كرهه نحو ان

فقد عجزوا عن التعليل في غير
 الكسرة في الاصل والضم للاسراع والفتح لخصتها والضم للاسراع
 في داو الجمع نحو يغزون وفتح في التاء الله
 وجاز الاوجه الثلاثة في هذا الكسرة لانها الاصل والفتح لخصتها والضم للاسراع
 اذ اليقين الغائب الغائبة فيضم في الاول نحو مداه والفتح في
 الثاني نحو مداه على الاكثر وليس في الاصل وجه واحد صلوه كالكسرة
 على القليل يدانك احكام او عام سيارت كالمفضل اذ كرهه نحو ان

الاول كذا في الاصل والضم للاسراع والفتح لخصتها والضم للاسراع
 الثاني نحو مداه على الاكثر وليس في الاصل وجه واحد صلوه كالكسرة
 على القليل يدانك احكام او عام سيارت كالمفضل اذ كرهه نحو ان

توضیح اول در اتصال از میان بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا

توضیح اول در اتصال از میان بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا

احتمال آن تواند کرد بنا بر این فرموده شده شد هم علم ارشدک
انده تعان سماء الافعال مختص با حکام لا تطوی تحت ما ذکرناه و
الحاجه الی بیان ما داشته فاولدنا بما لکن بدان اسعدک الله تعالی
سعادتک چون بجای کلامه در باب اتصال یکی از حروف مطبقه افتد و
هی تضاد و الضاد و الطاء و الظاء تا رابطه تبدیل کنند لکن مع الطاء
الادغام الا غیر نحو اطلب ومع الظاء الادغام تعلب بهما الی الاخر و الا با

توضیح اول در اتصال از میان بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا

توضیح اول در اتصال از میان بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا

توضیح اول در اتصال از میان بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا

توضیح اول در اتصال از میان بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا
 در اول در اتصال در اطلاق بی نظیر است که در این مقام از ادغام در آنجا

